ولیکن زمرّد
بوهریست معروف سبز رنگ بزردي مایل وجوهران وزمرد از یک باب است
از نوع دیگرست چنانکه درجواهر نامها مسطورست وصاحب صحاح وقاموس زمرد را بزبرجد
تفسیر کرده اند **زرد** بالفتح فرو بردن لقمه وخفه کردن وزره بافتن و در هدکر انداختن حلقهای
زره وبفتحتین زره بافته **زراد** بالکسر ریسمانی که در گلو شتر کشند تا نشخوار بیرون نیارد
وبالفتح وتشدید راء زره گر **زرود** بالفتح موضعیست بی آب در راه مکه سعدي گوید
چه غم دارد از تشنگان زرود **زراوند** دارو ئیست معروف وآن دو قسم است مدحرج
وطویل یعني گرد ودراز وموضعیست نزدیک مدینه **زرنیا** دبفتحتین دارو ئیست **زند**
بالفتح سخت بانگ کردن شتر وفشردن گلو وفشاردن شنگ تا سکه از دهن آن بیرون
آید **زعید** فشرده وسکه بیرون گرفته از شنگ **زند** بالفتح بند دست وچوب بالایین
یا آهن آتش زن وزننده سنگ یا چوب زیرین جفتان زناد وازناد جمع وبیرنده بهشت
بنجارا **زندرود** رودیست باصفهان ان معرب زنده رود **زود** بالفتح توشه کردن
زهر بالفتح بریدن درخت خرما وتخمین کردن خرما وغله وقدر کنایت وبالضم رغبت
گردانیدن از چیزي وکواستن چیزي وبفتحتین زکوة **زهید** اندک واندک خوار وادای
تنگ وبانیک خلق **زاهد** نیک خلق وانکه رغبت وخواهش دنیا ندارد **زهاد**
بالفتح زمیني خشک وترفیده که باندک باران سیل از ان روان نشود **زید** بالفتح نام
مردي وافزون شدن وافزون کردن **زیاد** بالکسر افزون وبالفتح نام مردي **زیادة**
افزون شدن وافزون **مع الذال زمرذ** معرب زمرد که آنرا زبرجد نیز گویند
وبعضي گفته اند زبرجد غیر زمرد است **مع الواو زبر** بالفتح بانگ کردن وبانگ بر
زدن وباز داشتن وراندن وبرآوردن گرداگرد چاه سنگ انداختن ونوشتن
وعقل وسبک وتوانایي ومحکم وسخت وبفتحین حرف اول اسماء تهجي وسواي آن حرف
که در تلفظ مي آید مسدست وبالکسر کتاب زبور جمع وبفتحین وجع بالضم وفتح باکتابها
وصحیفها وآهن

وصحیفها وآهن بارها وبارها هر چیز **زبور** بالفتح نوشته کتاب وکتابي که بر داود
علیه السلام نازل شده وبالضم نوشتها وکتابها **زبیر** بالفتح وکسر با نوشته شده
وسختي وبلا ونام کوهست که حق تعالی با موسي در انجا سخن گفت ونام مردیست
وبالضم وفتح با نام صحابیست **زجر** بالفتح باز داشتن وراندن شتر ها وجز آن ومرغ
فال گرفتن وانداختن ناقه آنچه در شکم او باشد **زحیر** آواز ونفسي که بنالش باشد
ونفس برد وسخت بر آوردن وکشاده شدن شکم وپیچش شکم چنانکه خون مي انشینه باشد
زحار بالضم زحیر ودردیست که شتر را میشود **زخر** بالضم وفتح حا بجلیل **زخر** بالفتح برشدن
دریا از آب وپر کردن چیز را وبالیدن وانبوه شدن گیاه **زخار** بالفتح وتشدید خا
دریاي مالا مال که آب از ساحلش بگذرد وهمچنین زاخر **زر** بالکسر وتشدید را گوي
گریبان ازرار جمع ونام مرد پادشاهیست که آنرا از زرین حبش گویند وبالفتح گوي گریبان
بستن وراندن وگزیدن وآس کردن وبرکندن موي وتنک شدن چشم ونام مرد
زردیک هیست زرد که بدان رنگ کنند وبعضي در اصل فارسیست که متاخرین
عرب استعمال کرده اند واسپرک نیز گویند ومرد باک وسبکسار وبرافروخته شدن
وسرخ شدن چشم **زرزور** بضم هر دو زا مرغیست که آنرا بفارسي سار گویند **زعرور**
بالفتح نوعي از میوه وبعضي گفته اند کنارست وبالضم میوه است صحرائی که آنرا تفاح
بري گویند وبفارسي تلکک بالضم والکسر میوه خرس گویند **زعر** بالفتح کم موي شدن
وزمین کم علف **زعفر** بالفتح غضب کردن وکثره وافراط چیزي **زفر** بالفتح نفس
بخود کشیدن وبعد ازان بر آوردن وبار بر داشتن وآب خوراندن وشنیدن
آواز وافروختن آتش وبالکسر بار وخشک ودرخت واسباب مسافر وگروه وبضم
اول وفتح فا فخر ودلیر ودریا وجوي بسیار آب وبخشش بسیار وانکه بار بر دارد
ورنج ونیز جسیم ولشکر وبعضي بست زافره وزافره بمعني گروه نیز آمده

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)